

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

جو کشور نباشد تن من میباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم ویر زنده یک تن میباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - ۳۰ اگست ۲۰۱۶

لیک بود حاجی^۱ و باعتبار مزاکی^۲ با "ناظم صاحب"

زمانی چار شاعر ماهر و گرامی افغان با پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" همکار دائمی و همیشگی بودند، که عبارت بودند از:
- جناب "فخر الشعراء"، "استاد محمد نسیم اسیر" - "ملک الشعراء افغانان مهجور از وطن" و صاحب دیوان "فریاد اسیر"
- جناب "الحاج خلیل الله ناظم باختری" - صاحب دیوان "تکیه گاه سخن"
- جناب "نعمت الله مختارزاده" - قصیده سرای مشهور وطن، که از مدتی بدین طرف از خانه خود قار(قهر) کرده و دیگر با پورتال همکاری نمی کند.
- جناب "عبداللطیف صدیقی لندری" - صاحب "چهار مجموعه لطیف لندری"
اولین شاعر پورتال مگر "نعمت جان مختارزاده" بود، که از عنفوان ایجاد پورتال با ما شانه داد و راه تشریف آوری استاد "اسیر" و ناظم صاحب "باختری" را به پورتال باز کرد. با آمدن "لطیف جان لندری"، نصاب "چهار" پوره شد، که این چار تن را "چار یار باصفای پورتال" نام

^۱ "حاج" و مؤنث آن "حاجه" که در اصل خود "حاجج" و حاججه (اسمای فاعل از "حج") بوده و نظر به قوانین صرف عربی دو جیم پیهم آنها، به یک "جیم" مشدد مدغم شده است، در ذات خود "صفت" اند. در زبان دری مگر "حاج" را با یای نسبی چسبانده و به شکل "حاجی" درآورده اند. پس "حاجی" یکی از مواردی ست قلیل در زبان دری، که صفت عربی "یای وصفی دری" گرفته و مکرراً صفت ساخته شده است. ازین قبیل مثالهای دیگر هم داریم، چون: "قدیمی و دانی و اولی و آخری و ..." که با پذیرفتن "ی" از "قدیم و دانی و اولی و آخر" ساخته شده و گویا هیئت مکرر صفت را به خود گرفته اند؛ چون اعضای گروپ آخر در ذات عربی خود به حیث "صفت" استعمال می گردند. در زبان دری مگر هزاران هزار کلمه وصفی عربی را رأساً و بدون دادن "یای نسبت و وصفی" استعمال می کنیم؛ از قبیل:

"باطل و عامل و کامل و ناقص و ثابت و شامل و مثبت و منفی و مصغر و مسط و مستزاد و مخمس و طویل و کریم و نسیم و علیل و خلیل و ناظم و مستوی و مستطیل و مربع و مقتم و مؤنث و مذکر و مؤخر و مؤرخ و مصمم و مختصر و معتبر و متردد و منفعل و مشکل و منزوی و بیضوی و مُماس و رازق و رزاق ..."

^۲ - "مزا" تلفظ عامیانه مردم ما از کلمه عربی "مزاج" است؛ و "مزاکی" اسم تصغیر آن. این کلمه در بین عامه مردم ما رائج و پذیرفته عام است. اصطلاح "شوخی" فارسی ایران برای ما اصلاً نباید مطرح باشد، چون "شوخی" در زبان خود ما مفهوم کاملاً متفاوتی دارد. درین مورد ضمن یکی از مقالاتم به اشباع سخن گفته ام.

نهادم. از بخت بد، که **"لطیف جان لندری"** پنج سال پیش با جهان وداع کرد و علاقه مندان و دوستان شعر را داغدار ساخت.

بعد از آن شاعر شیرین سخن دیگری حضور یافت، که بزرگوار **"تیمورشاه تیموری صاحب"**، صاحب مجموعه های **"کابل این پیکر خونین"** و **"تراوشی کوتاه از عمری دراز"** بودند. این بزرگوار عالی مقام، با وجود عمر دراز ۹۳ سال، عمر همکاری شان با پورتال بس کوتاه و فقط سه سال بود. ایشان امسال به تاریخ ۳۱ مارچ و در ابتدای بهار، به رسته خاموشان گرائیدند و جزء ایشان گردیدند.

درین نوشته مزاق آمیز، سخن بر سر ناظم صاحب **"باختری"** ست. ایشان در همبورگ تشریف دارند و چندین بار دیدار شان میسر گشته است؛ علاوه برین، که تماس مداوم تلفونی داریم. ازین خاطر گفته می توانم، که ایشان را از نزدیک می شناسم و رابطه ما در حدی ست، که یگان مزاق هم می کنیم.

یکی از مزاقهای شهودی و حضوری ما، **"بیر خوردن در ماه روزه"** و مشاعره درین باره بود، که در همان وقت در صفحات پورتال **"افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"** انعکاس یافت. و یکی از مزاقهای دیگر من با ایشان، که حکم **"خیر جاری"** را به خود گرفته، پرسیدن عمر ناظم صاحب است. همیشه وقتی باهم در تماس می آئیم، از سن مبارک شان سؤال کرده ام، که هر کرت و در هر دفعه با مهارتی عجیب و غریب تیر خود را آورده اند. البته قبل از من دوست بسیار عزیزم، نعمت جان **"مختارزاده"**، نیز ناظم صاحب را درین زمینه به اصطلاح **"سؤال پیچ"** کرده اند و ناظم صاحب نازنین مگر با استعداد سرشاری که دارند، خود را موفقانه از مخصه بیرون کشیده اند.

ازین سبب است، که عمر عزیز این عزیز را هیچ کس از دوستان نمی داند، فقط اقرار دارند، که عمر شان از شست بالا رفته، که این هم یک غنیمت است. در مذاکره اخیر تلفونی، که باز هم از ایشان درین باره سؤال کردم، فرمودند، که سؤال خود را در هیئت منظوم و به شکل شعر بیارم، که گفتم: **"به چشم"**. و همان روز چیزکی به نام شعر در یکی از قالبهای بسیار مروج عروضی سرودم. مگر چنان که عادت خراب و **"خانه خراب"** من است، سروده ماند و رفت پشت کلاهش. درین یکی دو روز که باز به فکر موضوع افتادم، اول از همه همان خاکه را سر دست گرفته و ابیاتی بر آن افزودم. نتیجه اینک خدمت **"ناظم صاحب"** عزیز و خوانندگان گرامی تقدیم می گردد. امید است، که جناب ایشان به وعده خود وفاء نموده و سؤال منظوم را در هر کسوتی، که دل شان بخواهد، بدهند؛ منظوم یا منثور، ولی ضرور در ضرور!!!

یک نکته را باید عرض کنم، که این فرمایش ناظم صاحب چون بارقه و سائقه ای گشت، تا طبعم را بعد از ماهها وقفه و خموشی، باز به سخن بیاورم. درین ضمن به قلمم اجازه داده ام، که هر طور دلخواهد گوید و سراید، و اگر تعامل عمومی شعراء را مراعات هم نکند، دلکش، که زنان محتشم کابلی مدام گفته اند:

«مُلکِش و دِلِش!!!»

"قلم" مالک مُلکی سخن است، و هر قسمی که خود اراده کند، همان به میدان آرد، صاحب قلم فقط حکم **"سیل بین"**^۳ را دارد.

³ "سیل بین": این ترکیب زیبایی کابلی، مرکب است از "سیل" و "بین". "سیل" حالت گفتاری کلمه عربی "سیر" است، که معنای "حرکت" و "گردش" و "رفتن" را می دهد. چون ضمن حرکت کردن، تمام اشیای ماحول و مجاور از نظر می گذرد، کلمه "سیل" در

معنای سین شاعر

قصه کنم، از قصص روزگار خوب توجه بکن! و گوش دار
قصه یاری بنمایم، عزیز مثل ویش کم بود، اندر شمار
بود ز اول، چو مددگار مان فرد سوم شد به صف "چار یار"
نام گرامیش، چو نام من است لیک بود حاجی و صاحب زُنار
نام دگر را، که "خلیلی" گزید "ناظم" ما گشت ازان، روی کار
"باختری" کُنیت نیکوش، گشت صاحب دیوان شده و نامدار

نام و را کرده "خلیلی" گزین بر روی و بر نام گزین، آفرین

شاعر ما شهره به اوصاف نیک کی بتوان کرد، همه را قطار
لیک، یکی دو صفتش را کنم تا که بماند ز منش، یادگار
آدم آرام و حلیم و صبور راستک و صادق و بس پاسدار
شعر سراید نکو و دلپذیر از صفت و عشق وطن در شعار
معنی و لفظش همه، نیکو بود درخور هریک دلک بیقرار
عاشق و شیدای وطن گشته است آن وطن پُرمحن و خاکسار

گفته نتانم^۴ همه اوصاف او

قلب خوش و آن دلک صاف او

وصف و صفت از قلم آمد برون باش! کشم اسپ سخن از مِهار
آی! که وصف دگرش را کنیم تا نشود یکسره، مدح تیار
یک صفت بارز او این بود: جانک شیرین بُودش در کنار
جان همه در همه عالم، خوش است "ناظم" ما، نیست ازان برکنار
جان وی آمد، مگر از دیگران یک دو سه تا پخته برک^۵ آشکار

اصطلاح کابلی معنای ضمنی خود را گرفته و به جای اصل نشسته است. پس مراد از "سپیل" همانا "دیدن" و "تماشا" ست؛ و "بین" ریشه "مضارع با امر" کلمه دری "دیدن". می بینیم، که عوام ظریف و نکته سنج کابلی از دو کلمه "دیدن" یک معنای مستقل و زیبا را ساخته و وسیعاً به کار می برد. البته "سپیل بین" دقیقاً معنای "تماشاچی" را نمی دهد، بلکه به "تماشاچی بیغرض" اطلاق می شود، و مثل "سپیل بین عقل چل و زبیره داره" صادقترین ممثل همین ترکیب است.

^۴ - "زُنار" که کلمه عربی و مأخوذ از یونانی ست، اصلاً به تشدید نون است، مگر در مصراع بالا باید به تخفیف اداء گردد و ترکیب "صاحب زُنار" بدون کسره اضافه است؛ یعنی به سکون بای "صاحب" است.

^۵ - به قرار اظهار و نوشته خود شاعر، تخلص "ناظم"، انتخاب اوستاد کابلزاد زمانه، "خلیلی افغان" برای شاعر بوده است.

^۶ "تانستن" مخفف "توانستن" است و از قدیم در زبان دری مروج. گرچه این مصدر را در قدیم در لفظ ادبی و مکتوب فراوان استعمال می کرده اند، چنان که اشعار با عظمت عنصری و فرخی و منوچهری و غیرهم شاهد من اند، امروز مگر "تانستن" از لفظ قلم افتاده است، و تنها در زبان شفاهی افغانستان و ایران عاماً و در طیف کلی خود به کار می رود. من اما خلاف تعامل غلط و بی مروّت امروزی، این کلمه زیبا و روان را در بالا به کار بستم، ولو به دماغ بعض کلانکاران خوش نخورد!!!

گر نه ترا درخور باور بود پُرس ز عمرش، که نماید فرار

سینّ ورا هیج ندانست، کس

شست^۸ بود، یا که کمی پیش و پس

گر نشود باورت، ای محترم! "دا گز و میدان"، قدمی پیش آر

پُرس ز عمرش به چَل و با فریب با همه نیرنگ، که سازی به کار

پشت ورق خواند و طفره رَوَد هرچه بخاریش و بخاری، بخار

سنّ گرامیش، معما شده پیش من و پیشِ جم^۹ دوستدار

در همه مدت این هشت سال بوده مرا عمر، ز شاعر سؤال

حدس نمی خواهم، و خواهم یقین تا، که بدانم سنِ این نازنین

شعر من ار نظم و اگر مثنوی ست آمده را نیست رد و مستوی ست

خامه چنین گفت و اگر سم نگفت بخش قلم را، که قلم کم نگفت

ایک بود مدّ نظر، مسأله مسأله حلّ یکی مشغله

خواهش من از همه دوستان

هست و بُود حلّ همین داستان

7 - "پخته بر" یکی از واحدهای قدیمی وزن در کابل، مُعادل ربع یک "خُرد" و شانزدهم یک "پاو" است.
8 - عدد "شست" را جهت فرق شدن از انگشت شست، معمولاً به "صاد" و در هیئت "شصت" نویسند، من مگر این کار را نکتم!!!
9 - "جم" (به فتح اول و بر وزن "کم" و "غم") کلمه عربی و در معنای "گروه" و "دسته" است؛ چنان که "جم غفیر" گویند. بعض کسان در عوض "جمع" استعمال کنند، که قرین صواب نیست.